سبک ارتباط

فضای مجازی به معصومیت کودکان رحم نمی‌کند

خردسالان معصوم، ابزار بازی نمایشی والدین

■ مرضیه بامیری

مگر می‌شود کسی کودکش را ابزار تجارت کند؟ هر روز از لحظه به لحظه کارهای فرزندش فیلم و عکس بگیرد و با هزاران نفر در میان بگذارد؟ می‌شود به او لباس عروس بپوشاند و صورتش را مثل یک عروس بیاراید. سپس او را مقابل دوربین بنشاند تا برای فالوورهای مادرش دلبری کند؟... مادری را دیده‌ام که در یک چالش عجیب که در اینستا به راه افتاده بود بچه را واداشته بود پد بهداشتی را به جای ماسک به دهانش بچسباند و فیلم شیرین کاری فرزندش را به اشتراک بگذارد. یکی دیگر حرف‌های قلمبه سلمبه حفظ کرده بود تا جلوی دوربین بگوید و برای والدینش جذب سرمایه کند... و اینها تنها نمونه‌هایی از رفتاری است که در فضای مجازی با کودکان داریم.

بچه‌های شاد دیروز بچه‌های مجازی امروز

۱

روزی روزگاری بچه‌ها برای خودشان بازی‌های عجیبی داشتند. علایق مشترکی داشتند و هر کدام در یک سن مشخصی بازی و هیجانات مشترکی را از خود بروز می‌دادند. به عنوان مثال دختربچه‌ها دوست داشتند عروس‌بازی کنند. لباس‌های بزرگ مادرها را می‌پوشیدند و چادر را با خلاقیت کودکانه‌شان به عنوان دنباله لباس تا روی زمین می‌کشاندند. مثل بزرگ‌ترها آشپزی می‌کردند و ادای مامان‌ها را درمی‌آوردند و سعی داشتند برادر یا خواهر کوچک‌ترشان را بخوابانند. این همه وسعت کودکی‌شان بود. شیرین‌زبان بودند. بعضی‌ها کمی شیطنت داشتند و بعضی‌شان مثل عروسک زیبا و تودل برو بودند.

ولی همه این مشخصات در همان دوران کودکی‌شان تمام می‌شد. بعضی‌ها از آن روزهای خاطره‌انگیز عکسی به یادگار دارند و بعضی هم حافظه‌شان یاری می‌کند تا آن روزهای پر از شادی را به یاد بیاورند. ضمن اینکه آن روزها کودکان امنیت روانی داشتند و والدین از دور مراقبشان بودند. ولی چه شد که ورق برگشت؟ بچه‌ها از یک سیاره دیگر آمده‌اند یا ما با پدر و مادرهای ایده‌آل امروزی در تضادیم؟ چه شده که با بی‌رحمی یک تبر برداشته‌ایم و افتاده‌ایم به جان معصومیت‌های کودک‌مان؟ آنها را کرده‌ایم ملعبه دست این و آن و بهانه پولدار شدن خودمان؟ مگر می‌شود کسی سرش را در جیب فرزند دلبندش کند و با تمسخر یا نمایشش کسب درآمد کند؟ مگر می‌شود کسی کودکش را ابزار تجارت کند؟ هر روز از لحظه به لحظه کارهای فرزندش فیلم و عکس بگیرد و با هزاران نفر در میان بگذارد؟ می‌شود به او لباس عروس بپوشاند و صورتش را مثل یک عروس بیاراید. سپس او را مقابل دوربین بنشاند تا برای فالوورهای مادرش دلبری کند؟

مقصر اینفلوئنسرها هستند یا مخاطبان؟!

۲

مادری را دیده‌ام که در یک چالش عجیب که در اینستا به راه افتاده بود، بچه را واداشته بود پد بهداشتی را به جای ماسک به دهانش بچسباند و فیلم شیرین کاری فرزندش را به اشتراک بگذارد. یکی دیگر حرف‌های قلمبه سلمبه حفظ کرده بود تا جلوی دوربین بگوید و برای والدینش جذب سرمایه کند. آن‌قدر فیلم دست به دست شد که مادر به مقصدش رسید گویا. ولی آه از آن بچه. دلم می‌خواهد برای معصومیتش فریاد بزنم. از جفایی که در حقش می‌شود و جرئت اعتراض ندارد.

بچه‌ای داشت با لحن بزرگ‌ترها درباره روابط زن و مردها و راحت از دوستی دختر و پسر می‌گفت. مادری را دیدم که فرزندش را به کارهای عجیب وامی‌داشت تا هر روز تولید محتوا کند برای مخاطبان صد من یک غازش

> مادری در یک چالش عجیب که در اینستا به راه افتاده بود، بچه را واداشته بود پد بهداشتی را به جای ماسک به دهانش بچسباند و فیلم شیرین کاری فرزندش را به اشتراک بگذارد. یکی دیگر حرف‌های قلمبه سلمبه حفظ کرده بود تا جلوی دوربین بگوید و برای والدینش جذب سرمایه کند. آن‌قدر فیلم دست به دست شد که مادر به مقصدش رسید گویا. ولی آه از آن بچه

که هر روز می‌نشینند و خزعبلات آنها را تماشا می‌کنند. اصلاً اگر از من بپرسید اینفلوئنسرها مقصر نیستند. بلاگرها دارند کارشان را انجام می‌دهند و پولشان را درمی‌آورند. مقصر اصلی کسانی هستند که این صفحات را دنبال می‌کنند و به صورت دیوانه‌وار منتظر اخبار او می‌مانند. زندگی لاکچری و نمایش‌های غیرواقعی زندگی بلاگرها زنان را پای صفحه میخکوب می‌کند و بماند که چه تأثیرات مخربی روی زندگی‌های مشترک دارد و خیلی فرقی با تماشای ماهواره ندارد. رسالت هر دو به نظرم یکی است.

کودکم راه رفت، کودکم گفت پی‌پی!

۳

ولی بحث ما حقوق کودکان است. کودکان کارا!... تعجب کردید؟ بله. کودکان کارا! کار کردن که شاخ و دم ندارد. حتماً که نباید در ظل آفتاب سر چهارراه بایستی و فال و گل و گردو بفروشی. همین که کاری را به‌رغم میل باطنی و در سنی خارج از محدوده قانونی انجام می‌دهند یعنی استثمار. فضای مجازی شده تقویم خانوادگی و روزشمار بزرگ شدن بچه‌ها. مادرها با هیجان از لحظه لحظه کودک‌شان فیلم و عکس منتشر می‌کنند و هر کدام آن‌قدر دست به دست می‌شود که شاید میلیون‌ها نفر ببینند. کودکم راه رفت. کودکم گفت پی‌پی، کودکم گفت بابا و...

حالا چرا ظلم و استثمار است؟ مگر کودک را شکنجه کرده‌اند که آن کارهای نمایشی را انجام بدهد؟ خب بچه‌ها جذابند و آدم دوست دارد رشدشان را دنبال کند؟ بله ظلم ماست. آنها هویت و شخصیت اجتماعی آینده‌شان تحت تأثیر قرار می‌گیرد و شیرین‌زبانی‌های امروزشان دردسر فردا می‌شود و حتی می‌تواند سرنوشت آنها را تحت تأثیر قرار بدهد. درست مثل دانش‌آموز روستایی که وقتی معلم پرسید چرا خانه‌های شمال ایران را شیب‌دار می‌سازند یا چرا جنگل سرمایه ملی است نتوانست شمرده پاسخ بدهد و کلماتی را در ذهنش کنار هم قرار داد که نتیجه‌اش همه را به خنده انداخت. فیلم برای نکات آموزشی تدریس دست به دست شد اما چند سال بعد همان ویدئو در یوتیوب و فضای مجازی سر درآورد و پسرک را مورد تمسخر و آزار روانی قرار داد طوری که شاگرد اول کلاس سوم در ۱۶ سالگی که تازه فیلم‌هایش پخش شده تصمیم می‌گیرد ترک تحصیل کند و برای همیشه از شر نگاه‌های تمسخرآمیز اهالی روستا و سایر مردم خلاص شود. او حتی روستایش را عوض می‌کند ولی باز همان پسر خجالتی است که آینده‌اش را در میان خنده‌های تمسخرآمیز مردمی که ویدئو را دنبال کردند جا گذاشت. دور رؤیاهایش خط کشید و حالا می‌خواهد گچ‌کار شود. او محکوم به اشتباهی بود که خیلی از ما در کودکی دچارش شده‌ایم، خیلی وقت‌ها جواب‌های بامزه داده‌ایم یا شیرین کاری‌های خاص، ولی هیچ کدام به اندازه فیلم شیب و بام پررنگ نبود و در همان کودکی جا ماند. می‌دانید چرا؟ چون تصویری از آن روزها باقی نمانده که سوژه دیگران بشود. حافظه روزگار مجازی قوی است و مدام همه چیز را به یاد می‌آورد. درست کاری که با این پسر کرد.

آیا ما خودمان مقصر نیستیم؟

۴

حالا فکر کنید چند سال بعد کودکی که پد بهداشتی به دهان چسبانده و فیلم خنده‌اش دست به دست شده وارد مدرسه بشود. چه تضمینی وجود دارد که مورد آزار و تمسخر قرار نگیرد؟ یا کودکی که لکنت دارد و در کودکی بعضی کلمات را بامزه ادا می‌کند چگونه می‌تواند زیر فشار هم‌سالانش دوام بیاورد؟ آیا ما با دست خودمان تیشه به ریشه آینده‌شان نمی‌زنیم؟ آیا ما خودمان مقصر به وجود آمدن این حواشی نیستیم؟ آیا ما خودمان دامن نمی‌زنیم به اختلال شخصیت‌های نمایشی که شروع‌کننده ماجرا خودمان بوده‌ایم؟ وقتی کودک را با لباس عروس، با شیرین کاری، با رقص و آواز و... سر زبان‌ها انداختیم. وقتی قربان صدقه‌اش رفتیم و همه تحسینش کردند، دیگر نمی‌تواند یک کودک عادی باشد. او عادت کرده به دیده شدن و گرفتن تأیید و تحسین از سوی دیگران. پس چنین فردی حاضر است دست به هر کاری بزند تا همیشه بر سر زبان‌ها باشد کانون توجهات. اگر آدم موفقی شود با همان داشته‌ها سعی در نمایش خود دارد و اگر به موفقیت چندانی دست نیابد با رفتارها و هنجارشکنی‌ها سعی در برانگیختن توجه دیگران می‌کند و اگر باز هم موفق نشود احساس کلافگی می‌کند. چنین افرادی برای جلب توجه ممکن است به اغواگری جنسی رو بیاورند که مخاطرات و عواقب خودش را دارد.

این گونه افراد با اختلال شخصیت نمایشی سعی دارند صمیمیت خود را اغراق‌گونه نشان دهند و رابطه‌شان را بیش از حد معمول صمیمی جلوه دهند. ممکن است این توجه را با آرایش‌های غیرمتعارف و طرز لباس پوشیدن‌های خاص به دست بیاورند. ممکن است خالکوبی‌های عجیبشان سر زبان بیفتد یا شاید خنده‌های بلند و جوک گفتن‌های‌شان میان یک جمع. این آدم‌ها مدام محتاج قدردانی و توجه دیگرانند. حالا فکر کنید چنین اختلالی در محیط کار رخ بدهد و آنها مورد ستایش نباشند و آن‌وقت دست به چه رفتارهایی خواهند زد و این توجه را به چه قیمتی کسب خواهند کرد؟

کودکان ابزار قدرت‌نمایی والدین نیستند. این را بر سردر فضای مجازی با خط درشت بنویسید تا اگر مادر سهل‌انگاری خطا کرد و حقوق فرزندش را نادیده گرفت مخاطب باشعور، عکس بچه را لایک نکند و بهایی به تولید محتوای حاصل از بهره‌وری از کودکان ندهد.

> آیا ما خودمان مقصر به وجود آمدن این حواشی نیستیم؟ آیا ما خودمان دامن نمی‌زنیم به اختلال شخصیت‌های نمایشی که شروع‌کننده ماجرا خودمان بوده‌ایم؟ وقتی کودک را با لباس عروس، با شیرین کاری، با رقص و آواز و... سر زبان‌ها انداختیم. وقتی قربان صدقه‌اش رفتیم و همه تحسینش کردند، دیگر نمی‌تواند یک کودک عادی باشد. او عادت کرده به دیده شدن و گرفتن تأیید و تحسین از سوی دیگران. پس چنین فردی حاضر است دست به هر کاری بزند تا همیشه بر سر زبان‌ها باشد

سبک فراغت

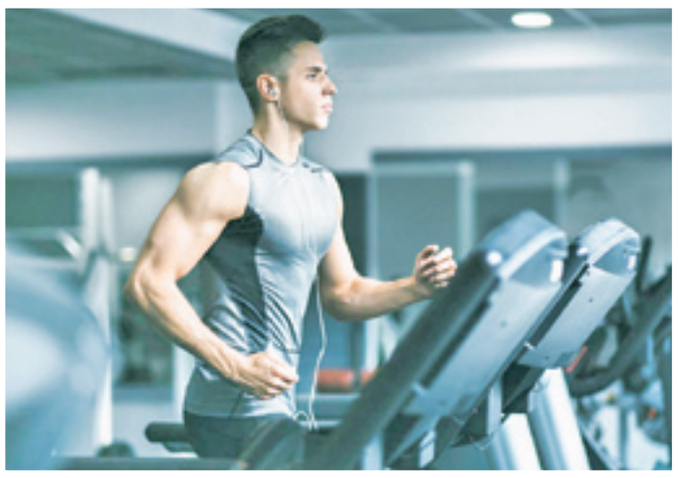

همه آدم‌ها وقت و پول باشگاه رفتن ندارند

تناسب اندام مختص اقشار مرفه و بی‌درد است؟!

■ تلخیص: حسین گل‌محمدی

ورزش موافقان و مخالفان سرسختی پیدا کرده است. صفحات اجتماعی، یعنی موافقان ورزش، پر است از عکس‌هایی که در باشگاه گرفته‌اند در حالی که عرق‌ریزان دارند می‌دوند یا تمرین می‌کنند. دسته دوم، یعنی مخالفان، هم همیشه زیر این پست‌ها یادآوری می‌کنند که ورزش بزرگ‌ترین دشمن سلامتی است و به‌جز مرفهان بی‌درد کسی وقت و پول باشگاه رفتن ندارد. جزو هر کدام که باشیم، تردیدی نیست که تناسب اندام به یکی از دغدغه‌های مهم آدم‌های امروز تبدیل شده است. این دغدغه از کجا آمده است و چه چیز درباره دنیای معاصر می‌گوید؟

یکی از چیزهایی که باعث می‌شود فرهنگ امروزیِ تناسب اندام ناجور به نظر برسد متظاهرانه بودن آن است، علامتی بیمارگونه از مسیری غلط که مدرنیته در پیش گرفته است. قبل از آن، تصور می‌شد زندگی واقعی بسیار چالش‌انگیز است و ورزش ناخواسته انجام می‌شد. انسان‌های پیشامدرن که به سبک زندگی «فعال» محکوم بودند، قطعاً هیچ‌وقت به مخیله‌شان هم نمی‌رسید که بهانه‌ای پیدا کنند تا برای داشتن زندگی فعال، انرژیِ اضافه‌شان را بسوزانند. مثل محصولات غذایی فراوانی که به گفته تبلیغاتشان کم کالری‌اند، به نظر می‌رسد فراهم کردن فرصت‌هایی برای کارهای سخت بدنی نشان از نوعی بیگانگی با سبک زندگی طبیعی‌تر، یکپارچه‌تر و عاقلانه‌تر دارد. اما حتی در چشم‌انداز تاریخی جدیدتر نیز مردم در جریان زندگی روزمره به تحرک بیشتری عادت داشتند. امروزه راحتی‌های پیشرفته‌ای که ارمغان فناوری است باعث بی‌تحرکی ما شده است. ما قربانیان بی‌تحرکِ کارآمدیِ نوآوری‌های خودمان هستیم و درگیر مشاغل اداری بی‌اهمیتی شده‌ایم که به‌خاطر آن باید خودمان را ملزم کنیم به حرکت به‌خاطر حرکت. روز به روز فرصت‌های کمتر و کمتری برای حرکت‌های ضروری پیش می‌آید، به‌ویژه در مورد کسانی که امروزه می‌توانند در دنیای مشاغل دفتری دورکاری کنند.

بدیهی است که ما به‌تعبیر عنوان کتاب جدید یورگن مارتشوکات، مورخ آلمانی، در «عصر تناسب اندام» زندگی می‌کنیم. شاید به‌طور شهودی تناسب اندام را چیز جدیدی بدانیم، چون پدیده‌ای پسامدرن به نظر می‌آید و از مشخصه‌های سرمایه‌داری متأخر و دوران پساصنعتی است. فحوای جستار مجادله‌آمیز مارک گریف، منتقد فرهنگی، درباره عادت مدرنِ رفتن به باشگاه ورزشی با عنوان «علیه ورزش» این است: هیچ‌چیز به‌اندازه یک باشگاه ورزشی مدرن باعث نمی‌شود باور کنیم که نوستالژیِ کار کارخانه‌ای را در سر داریم... ما، در باشگاه، ته‌مانده‌ای از تجهیزات صنعتی را وارد اوقات فراغت خود می‌کنیم... زمانی کشاورزان از قرقره، طناب و میله برای بالا بردن تیرک‌های سقف استفاده می‌کردند، اکنون از همان ابزارها برای ورزیده کردن ماهیچه‌های پشتی بدن استفاده می‌کنید. کوششی که از نظر اجتماعی ضروری بود تنزل پیدا کرده است به نوعی رنج ساختگی و تقلا برای ورزش محض و ورزش روزانه؛ یگانه هدفِ تناسب اندام، که از اهداف عمومی و مولد خود منحرف شده، خودبهسازی شخصی است. خودِ من همیشه بابت عادت دویدنم کمی احساس خجالت می‌کنم. به‌سختی می‌شود از خودبینی پرهیز کرد. مدت‌هاست که فکر می‌کنم «حفظ تناسب اندام» چندان کار باحالی نیست و شخصیتی مقرراتی، رقابت‌جو و شاید اندکی مازوخیستی را تداعی می‌کند. نگرانی آشکار فرد درباره سلامت و ظاهرش مثل نوعی خیانت به روح جوانی است که قرار است صرف یافتن روش‌هایی مسحورکننده برای استقبالِ بی‌پروا از مرگ شود. با چنین حدس و گمان‌هایی، انتظار نداشتم کتابِ تاریخچه تناسب اندام مارتشوکات سرودی باشد در ستایش کلاس‌های دوچرخه‌سواریِ داخل سالن؛ او نیز مأیوسم نکرد. مارتشوکات، استاد تاریخ امریکای شمالی در دانشگاه ارفورت، معتقد است ظهور پدیده تناسب اندام به دهه ۱۹۷۰ برمی‌گردد. او چارچوب مفهومی مفیدی برای درک این پدیده ارائه می‌کند: نئولیبرالیسم. «عصری که... هر موقعیتی را کوششی رقابتی می‌شمارد و افراد را به استفاده مولد از آزادی‌شان ملزم می‌کند». با این حال، نقشی که مارتشوکات به نئولیبرالیسم می‌دهد چندان استوار نیست و هرچند من مشعوف بودم از مفهومی که می‌توانستم آن را مبنای حدس و گمان‌هایم قرار دهم، این واژه گاهی ممکن است شبیه یک شیطانِ سیاسی شود که همه بدی‌ها تقصیر اوست.

اما مارتشوکات پیوندِ واقعی و متقاعدکننده‌ای را بین انضباط بدنی و قابلیت فرد برای جان به در بردن از سرمایه‌داری معاصر برقرار می‌کند: «نگرانی فرد درباره بدن و توانایی‌های جسمی‌اش، بیش از پیش، نشانگر تمایلش به عملکرد خوب در کار تلقی می‌شود». رویِ دیگرِ سکه وسواس فکری ما برای تناسب اندام مجازات و بدنامی چاقی است: ترس از اولی و پیگیری وسواس‌گونه دومی «بخشی از یک ساختار اجتماعی واحد است که حول محور فردِ مسئولیت‌پذیر، متعهد و مولد شکل می‌گیرد.» به نظر مارتشوکات، دل‌مشغولی مدرن برای تناسب اندام- همراه با بهسازی، اندازه‌گیری، منضبط کردن، لاغر کردن، سفت کردن، انعطاف‌پذیر کردن و نگهداری از بدن- با عقب‌نشینیِ رفاه‌گرایی و افزایش «انعطاف‌پذیری» نیروی کار مرتبط است.

مارتشوکات اشاره می‌کند: «میل به توانمند کردن بدنی که کار می‌کند برای دستیابی به عملکرد بهتر از راه تمرین و ورزش... در سرمایه‌داریِ سازمان‌یافته یا سرمایه‌داریِ رفاه قرن‌های نوزدهم و بیستم، در برنامه‌های ورزشی شرکت‌ها و سرگرمی‌های صنعتی و نیز در رابطه بین ورزش و کار در رژیم نازی مشهود است». اما امروزه، وقتی از «برنامه‌های پدرسالارانه سرمایه‌داری رفاه» در بهترین حالت «ته‌مانده‌ای» بیشتر باقی نمانده، «رایج‌تر آن است که «کارگرانِ کارآفرین» را به خودمراقبتیِ داوطلبانه ترغیب کنند. مشکل اصلی من با این کتاب غفلت از پرسشی است که وقتی کتاب را می‌خواندم در ذهنم شکل گرفت: که چه؟ این پرسش کم و بیش به این معنی است که «پیشنهاد می‌کنید با این رژیم زیان‌بارِ انضباطِ نفس چه کار کنیم؟» اصلاً «آیا اهمیتی دارد که تناسب اندام فعالیتی نئولیبرال است؟» به هر حال، مردم از آن لذت می‌برند و این لذت‌ها ممکن است عمیق و واقعی باشد، نه مثل بسیاری از دلخوشی‌های کاذب دیگرِ نئولیبرالیسم. عادت ورزش می‌تواند باعث شود مردم شادتر شوند، احساس بهتری به خودشان پیدا کنند و فکر کنند کنترل زندگی را به دست گرفته‌اند و توانمندترند. عصر تناسب اندام وجوه مهلکی دارد و راه‌حل‌های آن، همانند راه‌حل‌هایی است که برای ناهموارترین وجوه عصر نئولیبرالیسم پیشنهاد می‌شود. تدابیر بازتوزیعی، مانند تضمین حداقل درآمد و هفته کاری چهارروزه بدون کسر دستمزد، انرژی و فراغت بیشتری به افراد خواهد داد، به‌طوری که اشتیاق برای فعالیت بدنی می‌تواند فراگیرتر و عادلانه‌تر ایجاد شود. به گفته مارتشوکات، «سالم و ناسالم، متناسب و نامتناسب به یک تمایز طبقاتیِ تبدیل شده است»: سرگرمیِ تناسب اندام، که معمولاً تجهیزاتش به‌شکل نامعقولی گران است، روی هم رفته مختص قشر مرفه است، چه پرقدرت و چه تنبل. واکنش خردمندانه به فرهنگ معاصر تناسب اندام این نیست که یکسره کنارش بگذاریم، بلکه باید آن را دموکراتیک کنیم، به‌ویژه از طریق بازتوزیع دسترسی به وقت فراغت. این انقلاب بی‌حرکت نخواهد ماند.

نقل و تلخیص از: وب‌سایت ترجمان / نوشته: لولاسیتون / ترجمه: مجتبی هاتف / مرجع: نیواستیتسمن

> زمانی کشاورزان از قرقره، طناب و میله برای بالا بردن تیرک‌های سقف استفاده می‌کردند، اکنون از همان ابزارها برای ورزیده کردن ماهیچه‌های پشتی بدن استفاده می‌کنید. کوششی که از نظر اجتماعی ضروری بود تنزل پیدا کرده است به نوعی رنجِ ساختگی و تقلا برای ورزش محض و ورزش روزانه؛ یگانه هدفِ تناسب اندام که از اهداف عمومی و مولد خود منحرف شده، خودبهسازی شخصی است

سبک مراقبت

مخدرهایی ارزان با عواقبی گران در کمین نوجوانان

اعتیاد با یک دستمال کاغذی!

■ مهرنوش محمدی

ممکن است به هر دلیلی نوجوانان در دام اعتیاد گرفتار شوند. جدا از دوست ناباب، مشکلات خانوادگی، الگوبرداری اشتباه از خانواده و اغلب والدین، مشکلات اقتصادی، بیکاری و... یکی دیگر از مهم‌ترین دلایل آن، رفاه زیاد و در دسترس بودن همیشگی پول در خانه است. برخی از والدین می‌خواهند نوجوان خود را راضی نگه دارند و هر زمان که او درخواست کرد و بدون جویا شدن دلیل، بی‌حساب و کتاب پول در اختیار نوجوان خود قرار می‌دهند. گاهی اعتیاد نوجوان به دلیل نبود شعور اقتصادی است و به دلیل همین همیشه در دسترس بودن پول و امکانات مشکل‌زاست.

یکی از مواد مخدر خطرناک، ماده مخدری ارزان اما با عوارض و عواقبی بسیار گران است. ماده مخدر دستمال کاغذی ماده‌ای است که به دلیل شبیه بودن آن به دستمال کاغذی به همین نام در اختیار مصرف‌کننده قرار می‌گیرد و عوارض این ماده خطرناک به حدی است که مصرف‌کننده آن تنها شش ماه بیشتر دوام نمی‌آورد. شاید نوجوان از عوارض بسیار خطرناک این قبیل مواد مخدر اطلاع ندارد و شبیه بودن برخی مواد مخدر به اشیای پیرامون‌مان، نوجوان را به سمت مصرف مواد می‌کشد. جالب به نظر رسیدن آنها از سویی و اقناع کردن حس کنجکاوی از سوی دیگر، موجب می‌شود که نوجوانان به مصرف این گونه مواد رو می‌آورند و تصور می‌کنند که هرگز معتاد نخواهند شد.

یکی دیگر از دلایلی که نوجوان در دام اعتیاد می‌افتد، الگوبرداری اشتباه او از والدین است. پدر او مواد مخدر استفاده می‌کند و به دلیل همین الگوبرداری اشتباه او نیز معتاد می‌شود. گاهی نیز نوجوان از سر بی‌برنامگی و بیکاری و حتی پر کردن اوقات تنهایی خود به سمت مصرف مواد مخدر کشیده می‌شود. حتی گاهی نیز دلیل این موضوع، توصیه غلط و اشتباه دیگران یا حتی تصورات اشتباه خودش درباره مواد مخدر است. به طور مثال تصور می‌کنند ماده‌ای به نام متادون اعتیادآور نخواهد بود یا ریتالین برای تقویت حافظه مناسب است و دچار سوء مصرف مواد مخدر خواهد شد و...

این گونه تصورات نادرست و الگوبرداری‌های غلط و همچنین عدم اطلاعات کافی درباره عوارض مواد مخدر می‌تواند نوجوان را در دام اعتیاد گرفتار کند. بیاییم و برای نوجوان خود یک الگوی رفتاری مناسب باشیم و مقدار پولی را که در اختیار او می‌گذاریم مدیریت و کنترل کنیم. دوستانی که با فرزندمان رفت و آمد دارند را بشناسیم و تحت کنترل قرار داده و اوقات فراغت او را با برنامه‌های مناسب پر کنیم.

> یکی از دلایلی که نوجوان در دام اعتیاد می‌افتد، الگوبرداری اشتباه او از والدین است. پدر او مواد مخدر استفاده می‌کند و به دلیل همین الگوبرداری اشتباه او نیز معتاد می‌شود. گاهی نیز نوجوان از سر بی‌برنامگی و بیکاری و حتی پر کردن اوقات تنهایی خود به سمت مصرف مواد مخدر کشیده می‌شود